

اندازه گیری ریسک اعتبار و چرخه های تجاری

(قسمت دوم)

مترجم: حسین اقبال منتظری طالقانی*

یادآوری

در قسمت اول این مقاله ابتدا موضوع بالا یا پایین بودن ریسک اعتبار در دوران رونق اقتصادی بررسی شد و رابطه بین اقتصاد کلان و ریسک اعتبار مورد ارزیابی قرار گرفت. همچنین عناصر اصلی اندازه گیری ریسک اعتبار شامل دو جزء نرخ گذاری وام گیرندگان معین بر حسب ارزش اعتبارشان و ماتریس های انتقالی را مشخص کردیم. در ادامه شرایط نگهداری سرمایه بررسی خواهد شد.

۴. تغییر میزان نگهداری سرمایه^۱ طی زمان (بررسی برخی شواهد)

در این قسمت به بررسی شواهد و مستندات موجود درباره چگونگی حداقل میزان سرمایه تحت سیستم سرمایه مبتنی بر ریسک^۲ و تغییرات آن در طول زمان پرداخته شده است. در این مبحث دو موضوع حایز اهمیت است؛ نخست این که انتظار می رود میزان تغییرات حداقل نگهداری سرمایه چقدر گسترده باشد و دوم آن که این تغییرات احتمالاً در چه مرحله ای از چرخه تجاری به وجود خواهند آمد.

پاسخ به این پرسش ها و موضوعات، به ویژه در مورد سیستم های اندازه گیری ریسک، که

* کارشناس زبان انگلیسی

۱. Capital requirement

۲. risk-based capital

به نرخ گذاری های داخلی^۱ وابسته اند، دشوار است. این دشواری به این دلیل است که دسترسی به داده های مربوط به ویژگی های متغیر سیستم های اندازه گیری ریسک برای همگان میسر نیست. امروزه بانک ها فقط به تدوین سیستم های نرخ گذاری مشغولند و در موارد نسبتاً محدودی که وظایف خود را به درستی انجام داده اند، اطلاعات مربوط به نرخ گذاری انحصاراً در اختیار آنهاست. این داده ها غالباً یک چرخه تجاری را به طور کامل پوشش نمی دهند.

معلوم نیست آیا طرح نگهداری سرمایه که با سیستم نرخ گذاری ارتباط دارد، به تغییر فرآیند نرخ گذاری و ویژگی های سیال آن خواهد انجامید.

به رغم این مشکلات، مطالعات تازه ای در این زمینه ها صورت گرفته است که تا حدی پرسش های مطرح شده در آغاز این بخش را روشن می سازد. یکی از جامع ترین مطالعات را جوردن و همکاران (۲۰۰۲) انجام داده اند. آنها بررسی کردند که چگونه نگهداری سرمایه یک پرتفوی متشکل از ۳۳۹ فقره وام در برنامه مشترک اعتبار ملی ایالات متحده^۲ در فاصله سال های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ تغییر کرده است. وام های موجود در این پرتفوی به طور میانگین تقریباً از کیفیت خوبی برخوردارند و کلیه وام ها، مبالغ کلانی هستند (بیش از ۴۰ میلیون دلار). در کلیه این وام ها حداقل سه بانک مشارکت می کنند. نگهداری سرمایه با استفاده از فرمولی که در اسناد مشاوره ای^۳ مورخ ژانویه ۲۰۰۱ کمیته باسل تنظیم شده بود محاسبه می شود و احتمال عدم بازپرداخت (PD) نیز به دو شکل متفاوت محاسبه می شود؛ نخستین راه استفاده از فرمول فراوانی عدم بازپرداخت مورد انتظار (EDF)^۴ و مؤسسه Moody KMW و دومین راه محاسبه احتمال عدم بازپرداخت وام گیرنده (PD) با استفاده از سیستم نرخ گذاری مؤسسه استاندارد و پورز است.

۱. internal rating

۲. credit Programme in the united states

۳. consultative Paper

۴. expected default frequency

نتایج در نمودار شماره ۳ نشان داده شده است. این نمودار میزان شکاف در ستانده^۱ را نیز در ایالات متحده نشان می دهد. شاید برجسته ترین ویژگی این نتایج افزایش زیاد تغییرات مناسب با زمان در نگهداری سرمایه طی سال های اخیر باشد که با استفاده از فرمول فراوانی عدم بازپرداخت مورد انتظار (EDF) مؤسسه Moody KMW به وجود آمده بود. در سال ۱۹۹۶-۹۸ حدود ۲/۵ الی ۳ درصد پرتفوی وام را نگهداری سرمایه تشکیل می داد. ولی در اواسط سال ۲۰۰۰ این نسبت به حدود ۷ درصد افزایش یافت. با استفاده از فرمول مؤسسه استاندارد و پورز، احتمالاً عدم بازپرداخت نگهداری سرمایه نیز افزایش یافته است اما تغییرات بسیار کمتر است. در سال ۱۹۹۶ نگهداری سرمایه حدود ۲/۵ درصد بود و در سال ۲۰۰۱ دقیقاً به بیش از ۳ درصد افزایش یافت. این تفاوت محسوس ثبات به مراتب بیشتر نرخ گذاری بیرونی^۲ را نشان می دهد.

جنبه جالب توجه دیگر این نتایج زمان بندی افزایش در نگهداری سرمایه است. در حد فاصل اواسط سال ۱۹۹۸ تا اوایل سال ۲۰۰۰ نگهداری سرمایه با استفاده از فراوانی عدم بازپرداخت مورد انتظار (EDF) مؤسسه Moody KMW به طور طبیعی افزایش یافت.

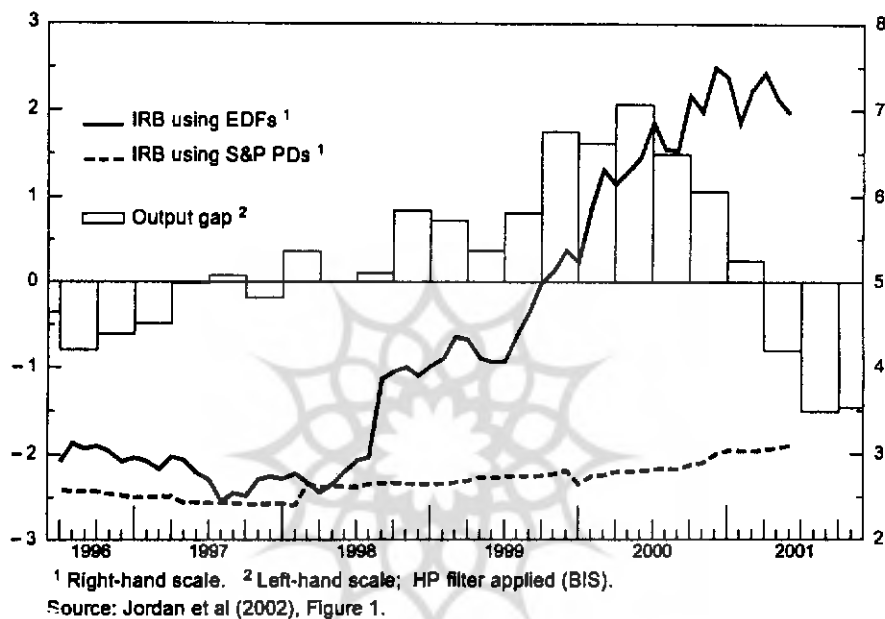
این دوره، دوره رونق شدید در ایالات متحده بود که در شکاف مثبت ستانده آن کشور آشکار شد، در حالی که جوردن و همکاران فقط تغییرات متناسب با زمان نگهداری سرمایه را تا اواسط سال ۲۰۰۱ گزارش کرده بودند. بررسی میانگین EDF در بقیه سال حاکی از آن است که نگهداری سرمایه به رغم دوران رکود در ایالات متحده، بیشتر افزایش خواهد یافت. این امر نکات دیگری را که در بخش قبلی مطرح شده بود برجسته می سازد. اگر بازار دارایی بی ثبات شود یا با پیش بینی دوران رکود قیمت های دارایی سقوط نماید، سیستم های نرخ گذاری مبتنی بر اطلاعات بازار موجب خواهد شد که نگهداری سرمایه در یک شرایط مطلوب اقتصادی افزایش یابد. نگهداری سرمایه که از سیستم نرخ گذاری مؤسسه استاندارد و پورز به دست می آید، نیز پیش از آغاز رکود امریکا افزایش می یابد. اگر

۱. شکاف در ستانده outputgap عبارت است از تفرق بین سطح واقعی تولید و مقدار بالقوه آن با توجه به ظرفیت اقتصاد. در واقع شکاف در ستانده معیار ساده ای است برای درک وضعیت اقتصادی. شکاف در ستانده به درصد بیان می شود مثلاً یک شکاف در ستانده منفی به میزان ۲ درصد نشان می دهد که اقتصاد ۲ درصد پایین تر از ظرفیت حقیقی خود عمل می کند. - مترجم

چه به نظر می رسد این افزایش ها به نسبت افزایش های ناشی از EDF های مدون شده به وسیله مؤسسه KMW دیرتر حاصل می شود.

نمودار ۳. نسبت سرمایه با استفاده از نرخ گذاری PD ها به روش EDF و استاندارد و پورز

برای احتمال عدم بازپرداخت



کاترینو- رابل و همکاران (۲۰۰۲) در مطالعه دیگری پی بردند که در نگهداری سرمایه به مرور

زمان تغییرات اساسی ولی بالنسبه کوچک تری صورت می گیرد.

این نویسندگان داده های مربوط به توزیع واقعی وام بین طبقات نرخ گذاری (در یک مقطع

زمانی) تعدادی از بانک های کشورهای گروه ۱۰ را مورد استفاده قرار داده اند. آنها این اطلاعات را

با ماتریس های انتقالی که با استفاده از داده های مربوط به رکود اوایل سال ۱۹۹۰ محاسبه شده است،

ترکیب می کنند. با استفاده از طرح های ژانویه سال ۲۰۰۱ و ماتریس های انتقالی^۱ که بر اساس

۱. transaction matrices

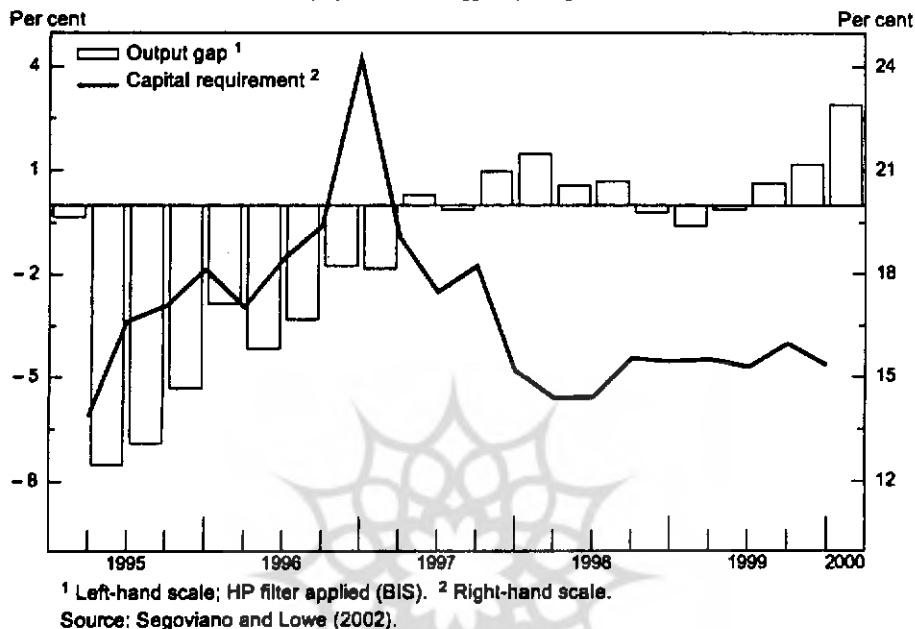
شیوه های نرخ گذاری مؤسسه KMW محاسبه شده است، این نویسندگان دریافتند که در اوایل دوران رکود دهه ۱۹۹۰ نگهداری سرمایه در مورد وام های بدون مشکل باز پرداخت و برای پورتهوای با کیفیت بالا تا ۸۰ درصد می توانست افزایش یابد. طبق طرح ماه نوامبر سال ۲۰۰۱، این رقم حدود ۵ درصد بوده است. بار دیگر، استفاده از ماتریس های انتقالی که بر اساس داده های مؤسسه مودی محاسبه شده است، افزایش کمتری را نشان می دهد.

هیچ یک از این دو مطالعه به اطلاعات مربوط به تحول نرخ گذاری داخلی بانک طی زمان دسترسی ندارند. در مقابل، کارلینگ و همکاران (۲۰۰۱) از داده های مربوط به نرخ گذاری داخلی یک بانک بزرگ سوئدی استفاده می کنند. این داده ها مربوط به دوره ای است که از سال ۱۹۹۴ شروع می شود. نتایج به دست آمده قابل توجه است. آنها متوجه شدند که هزینه سرمایه برای این بانک از حدود ۲۰ درصد در سال ۱۹۹۴ به تقریباً ۱ درصد در پایان این دهه کاهش یافته است. این کاهش تا حد زیادی گویای اصلاحات تدریجی در اقتصاد سوئد است که به دنبال مشکلات مالی اوایل دهه ۱۹۹۰ صورت گرفت. اما زمانی که مؤلفان از یک متغیر کوتاه مدت برای تعیین احتمالات عدم باز پرداخت هر رتبه استفاده می کنند، در میزان احتمال آن بیش از حد اغراق می کنند. این امر بدین معناست که احتمال پایین عدم باز پرداخت همان رتبه (به این دلیل که اقتصاد بهتر از حد انتظار عمل کرده است) به پایین بودن غیر منتظره عدم بازپرداخت های واقعی برای یک رتبه نرخ گذاری معین و در نتیجه نگهداری سرمایه به میزان کم منجر می شود. در مقابل کمیته باسل را ملزم می کند که PD مربوط به هر رتبه را بر اساس میانگین های بلند مدت تعیین کند.

سگوویانولوی (۲۰۰۰) نیز از اطلاعات سری زمانی بر اساس نرخ گذاری های داخلی استفاده می کنند. آنها به نرخ هایی که به وسیله تعدادی از بانک های مکزیکی برای وام گیرندگان تجاری ارائه می شود دسترسی دارند. این داده ها دوره مربوط به اواسط دهه ۹۰ تا آخر آن دهه را دربرمی گیرد. همچنین بحران ناشی از افت ارزش پزو (Peso) در دسامبر سال ۱۹۹۴ و بهبودی اواخر دهه ۱۹۹۰ را نیز شامل می شود. در اینجا نیز مؤلفان نوسانات زیادی را در میزان نگهداری سرمایه تشخیص می دهند.

این موضوع را می توان در نمودار شماره ۴ مشاهده کرد. این نمودار تغییرات متناسب با زمان در نگهداری سرمایه را همراه با شکاف ستانده در اقتصاد مکزیک نشان می دهد.

نمودار ۴. شکاف داده های اقتصاد مکزیک و تغییرات متناسب با زمان



نگهداری سرمایه کل (از جمله حوزه لازم برای وام پرداخت نشده) بعد از افت ارزش، پیش از آن که دقیقاً به سطح اولیه برسد، تقریباً دو برابر شد. نویسندگان با استفاده از مدل ریسک اعتباری که با ویژگی های مدل ماتریس اعتبار شباهت دارد، به نتایج مشابهی رسیدند. از نظر زمان بندی وام پس از افت ارزش پول مکزیک با آهنگی نسبتاً کند رو به پایین حرکت می کند به طوری که برای رسیدن به نقطه حداکثر به دو سال زمان نیاز است و در نتیجه در همان زمانی که اقتصاد بهبود می یابد، نگهداری سرمایه کاهش می یابند وام ها نیز از نظر ریسک به طبقات پایین تر منتقل می شوند.

در کل، در حالی که هر یک از این مطالعات نواقص خود را دارند ولی در مجموع نشان می دهند که حساسیت ریسک نیازهای سرمایه نظارتی احتمالاً به مرور زمان به تغییرات اساسی در میزان نگهداری سرمایه خواهد انجامید. سیستم های اندازه گیری ریسک که بر قیمت های بازار تکیه می کند به احتمال بسیار زیاد بزرگ ترین تغییرات را خواهند داشت. ممکن است این سیستم ها زود تر از

سیستم های مبتنی بر نرخ گذاری خارجی مشابه با روش های نرخ گذاری مورد استفاده آژانس های نرخ گذاری سرمایه را افزایش دهند، اگر چه مشخص است پیش از آن که بتوان قاطعانه نتیجه ای را بیان کرد باید کار زیادی انجام داد. در اینجا به بررسی مجدد نتایج بالقوه تغییرات گسترده در حداقل نگهداری سرمایه از حیث اقتصاد کلان باز می گردیم.

۵. آیا نتایج کلان ممکن است؟

صنعت بانکداری ماهیتاً با چرخه های تجاری ارتباط دارد. به عبارتی افزایش تعایل بانک ها به پذیرش ریسک، افزایش رقابت در بازارهای اعتبار، ارائه کمتر اعتبار و دسترسی ساده تر به اعتبار زمانی که ارزش وثیقه افزایش می یابد، رونق اقتصادی را تقویت می کند. در زمان رکود، این فرایند می تواند در جهت معکوس عمل کند و صنعت بانکداری به عنوان دارویی برای مداوای آن به کار آید.^۱

این که یک سیستم سرمایه متکی به ریسک در تقابل با این فرآیند های چرخه ای قرار می گیرد یا نه، موضوع بحث های بسیاری است. برای مثال تعدادی از طرح های کمیته باسل این نگرانی را مطرح کردند که احتمالاً تغییرات پیشنهادی در Capital Accord می تواند باعث تشدید غیر عمدی چرخه تجاری شود.^۲ نگرانی اینجاست که کاهش میزان نگهداری بر سرمایه در دوران رونق موجب رونق خواهد شد و افزایش میزان نگهداری سرمایه در دوران رکود، یعنی زمانی که بانک ها دچار کمبود هستند، عرضه اعتبار را محدود خواهد کرد و شاید هم در نتیجه کاهش زود هنگام سرمایه، اعتباری عرضه نشود. از سویی نیز دیگران استدلال کرده اند که یک سیستم سرمایه متکی به ریسک با یک سیستم مالی با ثبات تر مرتبط خواهد بود. زمانی که نمی توان نوسان های عادی در چرخه تجاری را کاهش داد ارتباط این دو کمک خواهد کرد جلوی بحران های مالی را که آثار بسیار شدیدی از حیث اقتصاد کلان خواهند داشت گرفته شود.

مقاله ها و نوشته های موجود کمک اندکی به حل این معضل کرده است در حالی که این نوشته ها این واقعیت را مطرح می کنند که نگهداری سرمایه می تواند آثار کلان اقتصادی به بار آورند ولی

۱. برای بررسی کامل تر این موضوع نگاه کنید به BIS (۲۰۰۱) و بوریه و همکاران (۲۰۰۱)

۲. برای مثال نگاه کنید به دنیلسون و همکاران (۲۰۰۱)، ECB (۲۰۰۱) و FBSO (۲۰۰۱) - IMF (۲۰۰۱) - SRA (۲۰۰۱)

شواهد موجود تا حد زیادی ناقص است. جکسون و همکاران (۱۹۹۹) با بررسی شواهد و مستندات موجود نتیجه می گیرند که ظاهراً در برخی از کشورها افزایش وام از سایر واسطه های بازار کاهش وام بانکی را که ناشی از فشارهای اقتصادی بوده است کاملاً خنثی نمی کند ولی اثر آن بر اقتصاد کلان به دشواری اثبات می شود. به ویژه پژوهش های اخیر نشان می دهد که نگهداری سرمایه در برخی از بخش ها - از همه سهم تر بر دارایی واقعی و مؤسسات کوچک اثر معکوس برستانده داشته است، اما بین نگهداری سرمایه و نتایج اقتصاد کلان ارتباط واقعی به وجود نیآورده است.^۱ ولی مطالعات موجود حاوی نکات اندکی است که به درد آیندگان بخورد. طبق آکورد فعلی باسل میزان نگهداری سرمایه در یک پرتفوی معین، طی زمان ثابت است. بنابراین به دنبال تشخیص زیان های اعتباری به طور معمول میزان نگهداری سرمایه با کاهش سرمایه بانک محدود می شود. در مقابل، طبق سیستم سرمایه مبتنی بر ریسک این میزان نه تنها از طریق کاهش سرمایه با توجه به زیان های اعتبار بلکه از طریق افزایش حداقل میزان نگهداری زمانی که وام ها به طبقات با ریسک بالاتر انتقال می یابند، می تواند محدود شود. در واقع، بحث فوق نشان می دهد که دقیقاً در زمانی که بانک ها به احتمال زیاد خسارت ها را ثبت می کنند ممکن است حداقل میزان نگهداری سرمایه فی نفسه به مقدار بسیار زیادی افزایش یابد. افزایش حداقل میزان نگهداری سرمایه ممکن است برای سرمایه بیشتر ایجاد مشکل نماید تا که آن را کاهش دهد.

این بحث فی نفسه نشان می دهد که حداقل میزان نگهداری سرمایه متکی به ریسک ممکن است موجب تقویت مالی بیشتر چرخه تجاری شود. چنین پیامدی به ویژه با توجه به انگیزه اصلی حاکم برای اصلاح Capital Accord و بهبود میزان ریسک اعتباری بایستی بهبود پذیری بانک های مشخص و سیستم مالی به عنوان یک کل را افزایش دهد.

احتمال چنین نتیجه ای اگرچه تا حد زیادی به تغییرات دیگری در به کارگیری نگهداری سرمایه متکی به ریسک وابسته است، اما حداقل سه نوع تغییر امکان پذیر است:

۱. برای مثال نگاه کنید به هالکوک و ویل کاکس (۱۹۹۸ و ۱۹۹۷)، پیک و روزنگرن (۱۹۹۷) و مراجع مورد اشاره در جکسون و همکاران (۱۹۹۹).

اصلاحات در مدیریت ریسک اعتبار

نخستین و مسلماً مهم ترین تغییر این است که افزایش استفاده از مدل های ریسک اعتبار و سیستم های نرخ گذاری به انقلابی در اندازه گیری و مدیریت ریسک اعتباری در نهادهای مالی منجر شود. تا دوران اخیر، بسیاری از بانک ها سیستم های نرخ گذاری رسمی یا نسخه ای برای اندازه گیری تغییرات در کیفیت اعتبار و کمبود عدم بازپرداخت در اختیار نداشتند. این وضعیت امروزه تغییر کرده است و زمانی که ابعاد ریسک رسماً مشخص می شود، مسلماً به مدیریت بهتر فرآیند گزارش گیری و تصمیم گیری منظم تر می انجامد. یک فرصت مهم این است که مسائل کیفی اعتبار را باید پیشاپیش در چرخه تجاری تشخیص داد و در کنار این تشخیص زود هنگام، مدیریت، مشاوره و بازار باید هر چه زودتر اقدام اصلاحی را انجام دهند. در عوض، اقدام تصحیحی زود هنگام ممکن است احتمال کنترل مشکلات را پیش از وصول به مرحله ای که سلامت بانک یا سیستم بانکی را در کل به خطر می اندازد افزایش دهد.

سرمایه احتیاطی^۱ با حداقل تنظیم

دومین تغییر این است که سرمایه احتیاطی با حداقل کنترل - احتمالاً از میزان فعلی این سرمایه در چرخه تجاری متأثر شود، به ویژه این که این سرمایه های احتیاطی احتمالاً زمانی که شرایط اقتصادی خوب باشد افزایش و در شرایط اقتصادی نامطلوب کاهش می یابد. طبق Capital Accord فعلی بانک ها عموماً بیش از حد نیاز سرمایه نگه می دارند. اگرچه به نظر نمی رسد که میزان سرمایه احتیاطی همراه با چرخه تجاری در مسیر ثابتی تغییر کنند^۲. برای مثال، در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰، زمانی که بیشتر کشورها رشد اقتصادی سالم و معتدلی را تجربه می کردند نسبت سرمایه در برخی از کشورها کاهش یافت، در حالی که این نسبت در کشورهای دیگر افزایش یافت.

دلیل چنین پدیده ای این است که زمانی که یک بانک وام هایش را به طور فزاینده در زمان های مطلوب دوباره نرخ گذاری می کند، سرمایه پرریسک آن کاهش و نسبت سرمایه برای اهداف تنظیم

۱ . capital buffer

۲. برای مقایسه بین کشور ها نگاه کنید به BIS (۲۰۰۰). همچنین نگاه کنید به آیوسو و همکاران (۲۰۰۲). این نویسندگان شواهدی ارائه می کنند مبنی بر این که در اسپانیا تحت capital accord فعلی سرمایه احتیاطی با حداقل تنظیم اساساً در دوران رونق از بین می رود.

کسری افزایش خواهد یافت. (موارد دیگر ثابت است.) در مقابل، بانک می تواند وام اضافی را تقبل کند (یا یک سهم بای بک) و برای انجام آن نفوذش را افزایش دهد و افزایش نسبت سرمایه تنظیم گر خود را معکوس سازد. این وضعیت به چرخه ای بودن نظام مالی بستگی دارد. اما اگر بانک ملزم به چنین رفتاری است احتمالاً از نتایج معکوس در بازارهای سرمایه یا از آژانس های نرخ گذاری صدمه خواهد دید. رقبای چنین بانکی در صورت برگشت چرخه و معکوس شدن اجباری مهاجرت مطلوب، با توجه به این که احتمال دارد نتواند به سرعت افزایش اعطای وام را متوقف سازد بانک با کمبود سرمایه مواجه می شود. در نتیجه در طول زمان رونق ممکن است آژانس های نرخ گذاری و بازارها تحمل بانک هایی را که از نرخ گذاری سیال مطلوب برای حمایت از وام دهی اضافی استفاده می کنند نداشته باشند. در نتیجه وقتی موقعیت مناسب است ممکن است بازار یا مدیریت خود بانک ها، آنها را به حفظ سرمایه احتیاطی بزرگ تری در ارتباط با حداقل کنترل ملزم نمایند. به مرور زمان، ممکن است بازارها مجازات هایی را نیز بر بانک ها (به موجب هزینه های بالاتر از اندوخته، تخفیف در ارزش گذاری دارایی یا نرخ گذاری پایین تر) تحمیل کنند که انتقال وام زیادی را نشان می دهد. این موضوع ممکن است بانک ها را به استفاده از سیستم های نرخ گذاری که شباهت بسیار زیادی با سیستم مورد استفاده آژانس های نرخ گذاری دارد تشویق کند. برای این که سیستم نرخ گذاری متکی بر بازار از کارایی مؤثر برخوردار باشد حداقل دو شرط لازم است. اولین شرط این است که اطلاعات به طور کامل و جامع ارائه شود، زیرا بدون انجام آن تحلیل گران در تحلیل علل هر نوع تغییری در نسبت گزارش شده سرمایه بانک دچار مشکل خواهند شد. دومین شرط این است که بازار به عنوان یک کل با توجه به این که بررسی چرخه تجاری احتمالاً همچنان ادامه می یابد به انتقال مطلوب وام^۱ بی توجه می مانند. در صورت چنین رفتاری بانک هایی که از این نوع انتقال وام برای افزایش نفوذ خود در بازار استفاده می کنند هیچ جریمه ای وجود ندارد.

تغییرات در شیوه های نظارت

سومین تغییر بایستی در روش های نظارت صورت گیرد. در اینجا به ذکر دو عنصر مهم می پردازیم.

۱. favorable loan migration

نخستین عامل شناسایی این موضوع است که ناظران باید ارزیابی کنند که حتی در صورت برآوردن نیازها، حداقل مطابق ستون ۱ رکورد، آیا در یک بانک به لحاظ فیزیکی سرمایه گذاری صورت گرفته است.

کمیته باسل اعلام کرده است: مدیران باید برای ارزیابی به عوامل بیرونی توجه کنند و این امر می تواند آثار ناشی از چرخه ی تجارت را نیز شامل شود. علاوه بر این کمیته باسل باید از بانک ها و مدیرانشان به هنگام ارزیابی کیفیت سرمایه و طی مراحل خاص چرخه تجاری که در آن عمل می کنند با خبر باشند (BCBS ۲۰۰۰). از قرار معلوم اگر مقام مشاور به تصور این که ممکن است بانک در یک مقطع معین از چرخه تجاری سرمایه کافی نداشته باشد به بانک پیشنهاد خواهد داد یا حتی خواهد خواست که مقدار سرمایه را افزایش دهد. در حالی که امکان چنین عملی می تواند به محدود ساختن کاهش فشار بر سرمایه^۱ کمک کند ولی موضوع میزان آمادگی مدیران برای طرح این پیشنهاد بی پاسخ می ماند. مشکل اینجاست که از نظر این مدیران انجام چنین کاری مستلزم پیروی از دیدگاهی در باب تحولات آینده در اقتصاد کلان است. چنین کاری دشوار خواهد بود.

یک راه گسترش فعالیت این است که از بانک ها خواسته شود اشکالی از آزمون Macroeconomic stress را تقبل کرده و منتشر نمایند. این کار حداقل می تواند اساس گفت و گوی بین بانک و مدیرانش را شکل دهد و نظم بازار را که در بالا مورد بحث قرار گرفت شدت بخشد.

دومین عامل این است که یک سیستم نگهداری سرمایه متکی به ریسک توانایی مقام نظارتی را در نادیده گرفتن اشتباهات نامعلوم محدود سازد.

همان طور که اشاره شد مسائل مربوط به کیفیت اعتبار، نه فقط به دلیل اندازه گیری بهتر بلکه به دلیل طرح جامع تر این مسائل خیلی زود باید آشکار می شد. این امر نادیده گرفتن کاهش کیفیت پرتفوی بانک ها را دشوار می سازد و به غلبه بر مسائل ناشی از انگیزه های تحریف شده در زمانی که بانک ها در شرایط بسیار بد به کار خود ادامه می دادند کمک می نماید.

ارزیابی اثر این تغییرات بالقوه و گوناگون بر رفتار بانک ها و مشاورانشان دشوار است. اما این

۱. downward pressure on capital

تغییرات احتمالاً مهم ترین نتیجه New Basel Capital Accord هستند. اگر الزامی به انجام این تغییرات وجود نداشت و سطح واقعی سرمایه ای که در بانک ها نگهداری می شد الزاماً می بایست در راستای تغییرات حداقل سطح سرمایه لازم طبق Pillar ۱ حرکت کند، آنگاه توان بالقوه آثار اقتصاد کلان به طور معکوس افزایش می یافت. برای تضمین این تحولات، استفاده از آزمون های Macroeconomic stress و افشای فزاینده اطلاعات هر دو حایز اهمیت هستند.

خلاصه

اندازه گیری ابعاد چرخه ای ریسک اعتبار اساساً دشوار است، اما همان طور که بازگشت بحران های بانکداری نشان می دهد اهمیت اساسی دارند.

یک دلیل این مشکل این است که کار اقتصادی به نیروهایی تقسیم می شود که چرخه های تجاری را ایجاد می کردند و دیگر این که می توان عدم توازن های مالی پیش از وقوع را به شیوه ای معنا دار شناسایی کرد. بدون توافق بر این موضوعات مهم برای بانک ها و مشاورانشان مشکل است که ملاحظات چرخه تجاری به سبک مکانیکی را در رویکردهایشان برای اندازه گیری ریسک لحاظ کنند. کوشش برای انجام این کارها می تواند بی فایده باشد، به ویژه اگر در طول یک دوره رشد ضعیف اقتصادی، تغییراتی را در پارامترهای اصلی افزایش دهنده ریسک اندازه گیری شده موجب شوند و در عوض افزایش سرمایه مورد نیاز را برجسته سازد.

ولی این دشواری به معنی ناممکن بودن پیشرفت نیست. اندازه گیری ریسک مناسب اعتبار^۱ نمی تواند بدون توجه به تحولات اقتصاد کلان صورت گیرد و ماهیت متحول توازن ریسک اقتصاد کلان را نادیده بگیرد. حتی اگر نتوان توازن ریسک را به آسانی و به لحاظ کمی اندازه گیری کرد و در رویکردهای اندازه گیری صورت ریسک ادغام نمود، ولی لازم است کلیه نتایج ممکن اقتصاد کلان را زمانی که متناسب بودن سرمایه بانک را بررسی می کنیم مورد ارزیابی قرار داد. زمانی که به نظر می رسد عدم توازن ها در اقتصاد رشد می کنند، کاهش سطح سرمایه در سیستم بانکی بدون توجه به پیامدهای رویکردهای اندازه گیری صورتی ریسک نامطلوب خواهد بود. هم بازارها و هم مشاوران

^۱ good credit risk

نقش مهمی برای تضمین این موضوع دارند که دشواری های اندازه گیری صوری تغییرات ریسک به مرور زمان تحت یک سرمایه متکی به ریسک به نوسان های بیشتر اقتصاد کلان بدل می شود.

کلیدواژه ها

ریسک اعتبار، چرخه های تجاری، بانک، سرمایه مبتنی بر ریسک، نگهداری سرمایه

منبع:

Philip Lowe, "Credit risk measurement and procyclicality", Bank of international settlements,

Sep ۲۰۰۲

